

آاد نقد گرایی

برای آنان که میان مرداب سکوت و جمود باگرداب
هرزه گویی و کفر گویی طریق سومی می شناسند

ویژه نامه

مناظرات مکتوب

چرا مناظرات مکتوب؟

امروز آزاد اندیشی، تفکر و نقد منصفانه، کالای رایج فضای علمی و دانشگاهی ما نیست. امروز اندیشه ها و تفکرات مختلف بابه سیاسی ترین روش منکوب و سرکوب می شود و صاحب آن کلام فردی قشری سطحی و حکومتی معرفی می شود و با اگر همان تفکرات وارد فضای مناظره و مراء شود، آنچه از این جدال باقی می ماند، هوچی گری و دشنام و اهانتی است که به هر سو روانه می شود و در این میان کسی پیروز میدان مبارزه است که از همه عبار تراست نه آن که منطقی تر و بر حق است. تفکر دانشجوی امروز ما با پیش فرض سراغ اندیشه و اندیشمندی می رود و نمره به املائی نانوخته می دهد.

کرسی آزاد نقد

"کرسی آزاد نقد" یک نشریه نیست، یک هیاهو و تبلیغ سیاسی نیست، یک ادعای پرهیاهوی پوشالی نیست، بلکه یک حرکت است. حرکتی برای تمرین انتقاد و نقد منصفانه، حرکتی که در آن باید شنید، بدون پیش زمینه و سوء برداشت، سخن های مختلف و متفاوت را حلای کرد و این جاست که حق در کلام هر کس که باشد، هویدا می شود. ما در هر شماره این نشریه سعی داریم تا نظرات متفاوت از اندیشمندان مختلف در قالب مناظرات مکتوب مطرح شود. مناظراتی پیرامون موضوعات مهم و مورد نیاز دانشجویان در زمینه های اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی، کلامی و سیاسی و... که در هر شماره مطرح می گردد و قضاوت در باب این موضوعات به خوانندگان محترم واگذار می شود.

"کرسی آزاد نقد" یک حرکت است و مسلم است که آغاز هر حرکت، واکنش ها را برمی انگیزد. این حرکت میمون آغاز شد. و مطمئناً عده ای که به سکون و سکوت عادت کرده اند بر کوس مخالفت ها می نوازند و وعده ای هم که همیشه از فضای جنجال و هیاهو و مظلوم نمایی و حق گرایی ارتزاق می کنند، ندا بر خواهند آورد که این ها حکومتی هستند، خط و خطوط شان مشخص است. اصلاً شعارشان بی طرفی است. آری "کرسی آزاد نقد" یک حرکت است که اتفاقاً "بی تفاوت" و "بی طرف" نیست. اصلاً هیچ تفکر و نقدی بدون غرض نمی شود. غرض این نشریه عیان شدن حقیقت در میان انبوه اندیشه ها و تفکرات است. این که دانشجوی امروز بیاموزد که آزادانه فکر کند، آزادانه بیاندیشد و به فرموده ای آقای آزاده ی مان «در میان مرداب سکوت و جمود و گرداب هرزه گویی و کفر گویی طریق سومی را بیابد»

سردبیر



آغاز حرکت سوم میان مرداب «سکوت و جمود» و گرداب «هرزه گوئی و کفر گوئی»

آری نباید از «آزادی» ترسید و از «مناظره» گریخت و «نقد و انتقاد» را به کالای قاچاق و یا امری تشریفاتی، تبدیل کرد چنانچه نباید بجای مناظره، به «جدال و مراء»، گرفتار آمد و بجای آزادی، به دام هتاکگی و مسئولیت گریزی لغزید. آن روز که سهم «آزادی»، سهم «اخلاق» و سهم «منطق»، همه یکجا و در کنار یکدیگر اداء شود، آغاز روند خلاقیت علمی و تفکر بالنده دینی در این جامعه است و کلید جنبش «تولید نرم افزار علمی و دینی» در کلیه علوم و معارف دانشگاهی و حوزوی زده شده است. بی شک آزادیخواهی و مطالبه فرصتی برای اندیشیدن و برای بیان اندیشه توأم با رعایت «دب استفاده از آزادی»، یک مطالبه اسلامی است و «آزادی تفکر، قلم و بیان»، نه یک شعار تبلیغاتی بلکه از اهداف اصلی انقلاب اسلامی است. من عمیقاً متأسفم که برخی میان مرداب «سکوت و جمود» با گرداب «هرزه گوئی و کفر گوئی»، طریق سومی نمی شناسند و گمان می کنند که برای پرهیز از هر یک از این دو، باید به دام دیگری افتاد. حال آن که انقلاب اسلامی آمد تا هم «فرهنگ خفقان و سرچنبانیدن و جمود» و هم «فرهنگ آزادی بی مهار و خودخواهانه غربی» را نقد و اصلاح کند و فضائی بسازد که در آن، «آزادی بیان»، مقید به «منطق و اخلاق و حقوق معنوی و مادی دیگران» و نه به هیچ چیز دیگری، تبدیل به فرهنگ اجتماعی و حکومتی گردد و حریت و تعادل و عقلانیت و انصاف، سکه رائج شود تا همه اندیشه ها در همه حوزه ها فعال و برانگیخته گردند و «زاد و ولد فرهنگی» که به تعبیر روایات پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان (ع)، محصول «تضارب آراء و عقول» است، عادت ثانوی نخبگان و اندیشموران گردد. بویژه که فرهنگ اسلامی و تمدن اسلامی همواره در مصاف با معضلات جدید و نیز در چالش با مکاتب و تمدنهای دیگر، شکفته است و پاسخ به شبهه نیز بدون شناخت شبهه، ناممکن است. اما متأسفانه گروهی بدنبال سیاست زدگی و گروهی بدنبال سیاست زدائی، دائماً تبدیل فضای فرهنگی کشور را به سکوت مرداب گونه یا تلاطم گرداب وار، می خواهند تا در این بلبشو، فقط صاحبان قدرت و ثروت و تریبون، بتوانند تأثیرگذار و جریان ساز باشند و سطح تفکر اجتماعی را پائین آورده و همه فرصت ملی را هدر دهند و اعصاب ملت را بفرسایند و درگیری های غلط و منحط قبیله ای یا فرهنگ فاسد بیگانه را رواج دهند و در نتیجه صاحبان خرد و احساس، ساکت و مسکوت بمانند و صاحبان و خردمندان، برکنار و در حاشیه مانده و منزوی، خسته و فراموش شوند. در چنین فضائی، جامعه به جلو نخواهد رفت و دعواها، تکراری و ثابت و سطحی و نازل می گردد، هیچ فکری تولید و حرف تازه ای گفته نمی شود، عده ای مدام خود را تکرار می کنند و عده ای دیگر تنها غرب را ترجمه می کنند و جامعه و حکومت نیز که تابع نخبگان خویش اند، دچار انفعال و عقبگرد می شوند. برای بیدار کردن عقل جمعی، چاره ای جز مشاوره و مناظره نیست و بدون فضای انتقادی سالم و بدون آزادی بیان و گفتگوی آزاد یا «حمایت حکومت اسلامی» و «هدایت علماء و صاحب نظران»، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه، تمدن سازی و جامعه پردازی، ناممکن یا بسیار مشکل خواهد بود. برای علاج بیماری ها و هتاکگی ها و مهار هرج و مرج فرهنگی نیز بهترین راه، همین است که آزادی بیان در چارچوب قانون و تولید نظریه در چارچوب اسلام، حمایت و نهادینه شود.

چرا نقد؟!

نقد، با "شک" آغاز می‌شود و منتقد، با بیدار کردن "شک"، می‌کوشد تا پایه‌های "یقین" را استوار کند. کار او آزاد کردن "حقیقت" از بند "جزمیت" است و امروز، بنیادگرایی "لیبرال"، با همان جزمیت بنیادگرایی مارکسیستی سربرافراشته وساحت تفکر را به تعطیل و تسلیم فرامی‌خواند. ما در عصر ترجمه و تقلید بسر می‌بریم. کسی "متفکرتر" دانسته می‌شود که "مترجم‌تر" است. جرئت "اجتهاد در برابر غرب"، دوباره بتدریج از ما سلب می‌شود. ما اجازه نخواهیم داشت که در عرض فرهنگ "ترجمه"، ببیندیشیم. محکوم شده‌ایم که در طول آن ببیندیشیم. اما آیا "تمدن‌سازی" بدون برخورد انتقادی با "تفکر ترجمه‌ای" و با زبان مبده (غرب)، امکان دارد؟ امروز "ترجمه"، در علوم سیاسی، اقتصاد، حقوق و حتی ادبیات و الهیات، "تابو"های بسیاری تراشیده است که حتی نگاه انتقادی به آنان، جزء محرمات عصر جدید در آمده است. یک رفرنس معنعن (با سلسله سندی هر چه غربی‌تر)، کار هزار اندیشه اجتهادی را می‌کند. هم اعتباری، بیش دارد و هم خلل بر نمی‌دارد زیرا استاد فرموده را نمی‌توان به زیر مهمیز سؤال کشید!

چرا نقد ملتزم؟!

در این دوران و آنچه در آن بسر می‌بریم، یک بازی است. و مثل هر بازی دیگری، قواعدی دارد. این تفنن، برای آنان که از راه تفکر و تالیف و ترجمه و مناظره، ارتزاق می‌کنند، از خود "حقیقت" جدی‌تر شده است. آنچه اصالت یافته، خود "گفت و شنود" است. سر نوشت آب و سراب یا حق و باطل، مهم نیست. بهتر است بازی ادامه یابد. خاصه که دگم‌های ایستمولوژی جدید به ما موخته که دیگر حق و باطلی، معلوم و اساسا مطرح نیست. اما "معیشت" و "وجاهت"، واقعیتی تمام‌عیار است که مقتضیات آن باید لزوما مراعات شود! باید چیزهایی ترجمه شود. عده‌ای به موافقت و عده‌ای به مخالفت، کنفرانس بدهند، چیز بنویسند، نشریاتی منتشر شود، حق التالیف‌ها و دستمزدهای براساس جدول وزارتخانه‌ها مبادله شود، محافل موافق، درباره آن، غلو کنند و محافل مخالف، آن را به سطحیت و بی‌سوادی متهم کنند و... تا یک بازی تمام عیار جمعی، گرم شود و عده‌ای را سرگرم، گروهی را مشهور و زندگی عده‌ای دیگر را تاملین کند. اینها همه، خصایص تفکر غیرمتهدانه است. "حقیقت" بمثابه ماده‌ای برای گفتگو!! و البته معیشت. (برخلاف "تفکر ملتزم"، که به "حقیقت"، به مثابه "مرکزی برای زندگی" می‌نگرد). در این نگره، "علمی بودن"، "بی تفاوت بودن" است. در چه علمیت، به درجه بیطرف ماندن است. ولی ما می‌گوییم "علمی بودن" یعنی منصف بودن و دقیق بودن در اسنادها و استنادها. "بی‌موضع بودن"، در هیچ کجای تعریف "علمی بودن" وجود ندارد. هیچ جریان اجتماعی و حتی فلسفی (مثبت یا منفی) در تاریخ، به دست بیطرفها پای نگرفته است. برای "فضای حرفه‌ای"، که حرفه‌شان "فاضل بودن" است، شئون خودشان در کانون اهمیت است و نه شان دین خدا و حقیقت بزرگ زندگی بشری.

تفکر، تفکر آزادی و عمیق، اتفاقا از جایی شروع می‌شود که آرمانی هست. پس تفکر بدون غرض نداریم. باید غرض‌ها را دست‌بندی و ارزیابی کرد. غرضهای متعالی از قبیل "کشف حقیقت" و سپس "دفاع سرسختانه" از آن. و اغراض سافل، از قبیل "جاه‌خواهی علمی" و "اشتغال ذهنی" و "گسترش معیشت".

پس منصف بودن، نباید با بیطرف بودن، مشتبه شود. شورمندی و آرمانداری، ضد ارزش نیست. ما نباید همه نیروی خود را - نیروی فردی و نیروی تاریخی جامعه را - صرف اظهار فضل کنیم. در برابر انحرافات واقعی، نباید سکوت کرد. سکوت، نوعی موضعگیری است. سکوت می‌تواند بمنزله دروغ، تلقی شود. سکوت در برابر مسئولیت، به مسئولیت در برابر سکوت منجر خواهد شد.

آری، خیلی زود، دیر می‌شود و آن‌آنکه حقایق الهی را فدای یک تار موی خود کردند، در زبان پیام‌آوران خداوند، نفرین شدگانند. "وجیه بودن"، خوب است اما اصیل نیست. اینک بسیاری، می‌خواهند همه چیز به سرگرمی و تفریح، کاهش یابد و هیچکس جدی نباشد، اما آفرینش بی آرمان. تحقیق و تالیف بی هدف و نیز نقد بی سمت و سو، هر چند فنی و هر چند سنگین از اجاعات غلاظ و شداد، اما کاری غیرمتعالی است و عقل و ایمان را خشک می‌کند. در چاه خشک، اگر صد دلو هم ببندازیم، جز سنگ بالا نمی‌آید.

در میان اهل علم، امثال مطهری و بهشتی و باهنر، اگر وارد عرصه نبرد نظری نمی‌شدند و اگر "فاضل حرفه‌ای" می‌ماندند، چیزی در حد بسیاران بودند. علامه طباطبایی (رض)، چرا آستین بالا زد و وضع گرفت؟! از مردان خدا بگذریم. حتی متفکر پیچیده‌ای چون سارتر (اگزیستانسیالیست ملحد)، وقتی مجله‌اش Lets Temps Modernes را راه‌انداخت (۱۹۴۵)، اعلامیه‌ای داد و نوشت:

"وقتی یک نویسنده، قلم به دست گرفت و شناخته شد، به محض آنکه در مورد مسئله معینی

سکوت کند، همه خوانندگان، حق دارند یقماش را بگیرند که چرا سکوت کردی؟!" آری به راحتی می‌توان با تصنع لفظی، مطالب ساده را گنگ و مغلق ساخت تا عامه فهم نباشد و مضامین را از کتابها به دفترها و از دفترها به کتابها کاسه به کاسه کرد ولی مخاطب شما دیر با زود متوجه ماجرا خواهد شد که چه کسانی خواندند و نوشتند تاگذران زندگی و کسب وجاهت کنند و چه کسانی ادای رسالت کردند و سوختند تا تاریکی‌ها را عقب زنند و ذهن‌های خاموش را برافروزند و در برابر بدعت‌ها بایستند؟!

ناقد ملتزم نیز می‌تواند نظاره‌کنان، تفاضل کند اما زبان حال او این است که: "من به‌عنوان یک انسان، باید عکس‌العمل نشان دهم و گر نه انسانیت من، مشکوک خواهد شد زیرا کلمات، معنی دارند و من نیز شعور دارم. بنابراین طبیعی است که حس وظیفه در من بیدار شود. و بیدار می‌شود اگر من بگذارم و اگر مطامع غیر متعالی، مانع نشوند.

چرا کرسی آزاد نقد؟!

تفاوتی است میان جاقوی جراحی و ساتور قصایی. طرفین یک نقد، هر دو، باید ملتفت این تفاوت باشند. انتقاد، هر چه هم رادیکال و ریشه‌ای، باید از نوع اول باشد. من این عبارات را نمی‌نویسم تا برای مجله، مشتری جمع کنم.

"نقد"، هم‌چنین، با بازجویی و تفتیش، متفاوت است و نباید چنین تلقی نیز از آن شود. اما در عین حال، بالاخره، افکار راه‌اشخاص هستند که نشر می‌دهند و نقد "فکر"، مالا متضمن نقد "فرد" نیز خواهد شد. برای فهم یک سخن، باید "من قال" را از "ما قال" تفکیک کرد اما در مقام نقد، تعرض به فکر، حتی بدون قصد ناقد، تعرض به "ناشر فکر" نیز محسوب می‌شود.

این جنبه، خاص طبیعت "نقد" است زیرا "مطلب"، کالبدی است که باید تشریح شود و اگر در حین تشریح، مقداری جز کبابه یا خون، نشت کند، نباید جراح را جلاد نامید. مضافا اینکه نحوه اعمال هر کس، به نحوه افکار او آغشته است.

نمی‌توان یکلی بندناف یک نظریه را از صاحب آن برید. جدا از اختیارات ما، بخشی از تحلیل «صاحب‌نظر» به، مندرج در تحلیل خود نظریه خواهد بود و نمی‌توان خواننده را از غور در ضمیر یک نظریه، منع کرد بخصوص که وقتی مقدمات یک قضاوت فراهم شود، تکوین آن قضاوت، قطعی و لایدی خواهد بود. و از جمله، بدین علت است که همواره یکی از واژه‌های نیرومند و تحریک‌کننده، واژه "نقد" بوده است.

ما می‌کوشیم با گشودن باب "نقد"، زمینه‌های اندیشیدن را فراهم کنیم.

کار ما این است که بتوسیم و سؤال ایجاد کنیم زیرا مطمئنیم که سؤالهای موجود در یک جامعه، کما و کیف، در باور و تعیین سطح فرهنگ آن جامعه، به جد، موثر است و اینجاست که «تعقل»، جای «عاطفه» را و «تعلیم»، جای «تبلیغ» را تنگ خواهد کرد و نویسندگان و گویندگان و مدعیان حرف تازه را، عملا به دقت در گفتار و نوشتار، توصیه بلکه مجبور می‌کند. کش مکش تقریبا مداومی که در عالم بحث، وجود دارد، باید قانونمند و منضبط باشد و هر کس سخنی می‌گوید، با صداقت و صراحت، پای آنچه گفته است، بایستد و به منتقدین پاسخ دهد. یا دفاع کند (بدون تعصب)، و یا عذر بخواهد (بدون تکبر).

پس بی دلیل نیست که "فرهنگ نقدپذیری" در میان نخبگان و اهل فضل، کمتر از هر صنف دیگری است. نقد را فحش می‌پندارند، حال آنکه نقد، "خدمت" است. البته طبیعی است که هتاکان هتک می‌شوند ولی نقادان، مستحق چیزی بیش از "نقد" نیستند.

نقادی، خصوصت با شخص نیست. "هو و جنجال" یا نفرت‌پراکنی با اغراض فردی یا صنفی نیست. آرمان ما، تشدید دقت شنیداری و گفتاری «جامعه در ساحت تفکر است تا گوینده یک حرف و نویسنده یک دعوی مهم نظری، نسبت به آنچه می‌گوید و می‌نویسد، احساس مسئولیت کند. نه آنکه سنگی بپرانند و پی کار خویش رود و حتی به فرهنگی‌ترین لوازم گفته‌ها و کرده‌های خویش نیز ملتزم نباشد و خود را به محض آنکه هدف اعتراض و انتقاد مستدل قرار گیرد، در پرده قدس بیچند، در میزان "نقد"، صاحب یک نظر، نمی‌تواند از نظر خویش، فاصله گیرد و نسبت خود با آن را انکار کند. نفس به گنجایش سینه، باید کشید. حرفی را نباید زد که نمی‌توان به آن تن داد. در اینصورت "کرسی آزاد نقد"، میزبان هر کسی است که حرفی - حتی کفرآمیز - برای گفتن دارد.

